

خاطرات علی امینی

ویراستار: حبیب لاجوردی

طرح تاریخ شفاهی ایران

مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد

۱۹۹۵ - ۲۴۰ صفحه

۵۲۴

هر یک از رجال و صاحب‌نامان قرن اخیر که قلمی در دست گرفته و دیده‌ها و سرگذشت خود را نوشته‌اند، هر چقدر خودپسند و خودفرویب، هر قدر در محظور و ملاحظه، باز نکته‌ها برگفته و بازنوشته‌اند که گرهی از گره‌های اهل تاریخ را گشوده است هیچ گفته و نوشته‌ای از این فایده خالی نبوده است، حتی آن‌ها که فقط و فقط برای خودستایی و خودنمایی گفته و نوشته شده‌اند. این خاطره‌گویی‌ها و خاطره‌نویسی‌ها که در بیست سال اخیر تعدادشان فراوان شده است کمتر فایده‌ای که دارند این است که تاریخ معاصر ایران را از مطلق‌زدگی، ابتلای به بیماری دائمی جان ناپلئونیسیم نجات می‌دهد و از همین طریق به نسل حاضر و نسل آینده امکان می‌دهند تا از پیشینه جامعه خود باخبر شوند و از این وهم ترسناک به‌در آیند که سرزمین‌شان برهوتی بوده است که در آن هیچ گیاهی نرسته، و نسل‌هایی در آن زیسته‌اند همه آلت فعل سفارتخانه‌ها و بی‌اراده و فاسد و پذیرای هر ظلم و زور. و از قضا وقتی آشکار می‌شود که وطن ما خشک‌جایی بی‌تحرک نبوده است، تازه کینه منطقی از استبداد و استثمار (از نوع داخلی و خارجی آن) در دل‌ها می‌نشیند و تازه راز آن فریادی که در روزهای انقلاب از گلوی همه خلق به‌در می‌آمد، سر برون می‌آورد. فریاد «مرگ بر شاه» یا شعار «بعد از شاه نوبت امریکاست». در این معادلات «شاه» یعنی استبدادی که طول یک تاریخ ایران را به‌خود داده و تسمه از گردن پدران ما کشیده و «امریکا» یعنی تمام قدرت‌های سلطه‌گر بیگانه که تمام ۳۰۰ سال اخیر به‌ما جز به چشم «کویر خشکی بر سر راه هند» ننگریسته‌اند یا «پل پیروزی» و یا در

نهایت باربرانی که باید بشکتهای نفت را محافظت می‌کردند تا چرخ اقتصاد صنعتی بگردد و خانه‌هایشان گرم و شهرهایشان پررونق باشد.

با گفته و نوشته هر صاحب نام، حتی وقتی روزنامه اعتمادالسلطنه است یا یادداشت‌های علم وزیر دربار آخرین شاه، خاطرات تملق‌آمیز معتمدالسلطنه فرخ و صدیق اعلم، یا نوشته‌های پیرانه‌سر جلال عبده و کیانوری و فردوست، حتی روزنگاری‌های یک دیپلمات پلی‌بوی (پرویز راجی) یا عضوی از دفتر فرح پهلوی یا نوشته‌های سولیوان، پارسونز، دنیس رایت، هویزر، اسکرانتون... همه این فایده را دارند که برای ملتی که فرصت و امکان آن را نداشته که تاریخ بی‌دروغ و بی‌تملق خود را از لابه‌لای مستندات و اسناد موثق ثبت شده استخراج کند، سرنخی نشان دهند که با تعقیب آن از آسان‌گیری و سهل‌پسندی مرسوم که با دادن صفتی به افراد یا دوران تاریخی کار را تمام‌شده می‌گیرد، دور شوند. چه باک اگر این نوشته‌ها به‌شیرینی منشات قائم‌مقام نباشد یا به‌زیبایی تاریخ بیهقی.

با این چشم، کتاب «خاطرات علی امینی» که مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد منتشر کرده است، با همه کاستی‌ها، فرصت غنیمتی به‌دست می‌دهد برای شناخت هرچند نه کاملی از یکی از بازیگران تاریخ معاصر ایران که در تأثیر آن در سرنوشت نسل‌ها همین بس که در همین دوران بزرگترین فرصت‌ها از نظر اقتصادی و سیاست جهانی در اختیار کشور ما قرار گرفت و به‌بی‌کفایتی و ضعف و خودپسندی حاکمان (در رأس آنها آخرین شاه) از کف به‌در شد. و باز از جهت تأثیرگذاری نهان این دوران، این‌که انگیزه‌ای شد تا سرانجام انقلابی بدان وسعت و عظمت رخ دهد و خلقی را و جهانی را به‌شگفتی وادارد. دکتر علی امینی، یکی از بازیگران این دوران بود. او از سالهای پس از جنگ جهانی دوم (۱۳۲۳) تا بیست سال به‌طور مستقیم در صحنه بود و اثر می‌گذاشت و ۱۲ سالی را در انتظار تماشاگر ماجرابی که می‌بایست در آخرین ماهها برای برچیدن ختمش، با همه پیری و شکستگی وارد میدان شود.

خاطرات علی امینی، نخستین کتاب از مجموعه تاریخ شفاهی ایران است که چاپ می‌شود، و از قرار از این مجموعه که به‌صورت نوار ضبط شده و در اختیار چند کتابخانه معتبر جهانی است، باز نیز چاپ خواهد شد. این مجموعه را حبیب لاجوردی محقق تاریخ و استاد ایرانی هاروارد سرپرستی کرده و مصاحبه و ویرایش نخستین کتاب هم از اوست که مقالات و کتابهایی هم در باب تاریخ معاصر ایران دارد که هر یک جایی خالی از تحقیقات تاریخی معاصر را پر می‌کند.

کتاب خاطرات علی امینی، حاصل مصاحبه ۶ ساعته حبیب لاجوردی در سال ۱۳۶۰ در پاریس با علی امینی است، در زمانی که او در ۷۶ سالگی با ضعف و پیری و بیماری دوران سه‌ساله تبعید را پشت سر گذاشته بود. همان دورانی است که او به‌کوشش عبث شکل‌دهی یک اپوزیسیون سلطنت‌طلب برای بازگرداندن رژیم سلطنتی به‌کشور مشغول بود، کاری که خود چندی بعد به‌بی‌فایده‌گی آن پی برد و رها کرد و در مجموع نیز نه‌فقط پایان نیکی چنان که

مجموعه تاریخ شفاهی ایران

۱

## خاطرات علی امینی

نخست وزیر ایران (۱۳۴۰-۴۱)

ویرایش

حبیب لاجوردی

طرح تاریخ شفاهی ایران

مرکز مطالعات خاورمیانه

دانشگاه هاروارد

۱۹۹۵

## Memoirs of Ali Amini

Prime Minister of Iran (1961- 62)

Edited by

Habib Ladjevardi



Iranian Oral History Project  
Center for Middle Eastern Studies  
Harvard University

۵۲۶

می خواست بر زندگی نامه او ننهاد، بلکه از او کاست که بر او چیزی نیفزود.

در این مصاحبه که نزدیک ۱۸۰ صفحه کتاب را در بر گرفته، امینی از نخستین سالهای ورود خود به صحنه اداری ایران (۱۳۰۶) شروع کرده و با چندین و چند بار عقب و جلو رفتن و تداخل و تکرار به سال ۱۳۵۷ رسیده که «شاه» بیچاره اختیار از دستش به در رفته بود. با همه مشورت می کرد، یکی از آن ها نیز امینی بود. به این ترتیب خاطرات امینی به عنوان کسی که یک سال نخست وزیر بود و بیست سال مداوم در شغل های مهم و وزارت، در برگیرنده تمامی دوران سلطنت پهلوی (پدر و پسر) است. منقذی صریح و جاه طلب و متکی به خود، که اگر در دوران فعالیت نیز ملاحظه کاری و سیاست بازی او را به پنهان کردن نظریات خود وادار می کرد، در وقت مصاحبه (سه سال بعد از سقوط رژیم سلطنتی و سالی بعد از مرگ آخرین شاه) دیگر چیزی جز پیری و بهم ریختگی حافظه و محو شدن نکته های مهم و بزرگ شدن نکات غیر مهم، محدودش نمی کند.

دکتر علی امینی یکی از ۳۵۰ نفری است که در طرح «تاریخ شفاهی» در نظر گرفته شده اند تا با آنها گفتگو شود، و یکی از ۱۳۲ نفری که مجریان طرح موفق به مصاحبه با آنها می شوند. و بی شک یکی از مهم ترین این افراد. اما کتابی که از مصاحبه او حاصل آمده، مهم ترین خاطره گویی (نویسی) سالهای اخیر نیست. چرا؟

ویراستار و مصاحبه کننده در ابتدای کتاب، که نخستین اثر مکتوب از ۱۳۲ مصاحبه ای است

که صورت گرفته، شرحی دربارهٔ طرح تاریخ شفاهی آورده و بیوگرافی کوتاهی از دکتر امینی و سپس متن مصاحبه با سوآلی دربارهٔ دوران دانشجویی مصاحبه‌شونده در وزارت دادگستری (۱۳۰۹) آغاز می‌شود. در متن، با حفظ اصالت، بیان محاوره‌ای حفظ شده جز آن‌جا که ویراستار افتادگی‌های کلامی را در داخل هلال پر کرده تا جملات مفهوم شود.

حبیب لاجوردی، در مقدمه کتاب، وقتی طرح «خاطرات شفاهی» را باز می‌گوید، نشان می‌دهد که در پاییز ۱۳۵۹ به فکر این کار افتاده، چرا که یکی از همکاران او در دانشگاه هاروارد، در مقام مورخ شباهت‌هایی میان انقلاب روسیه [۱۹۱۷] و انقلاب ایران دیده و «می‌پنداشت که مهاجرت صدها تن از مقامات حکومت پیشین ایران به غرب فرصتی استثنایی است برای جمع‌آوری و حفاظت از اطلاعات تاریخی بالارزش». مبتکران طرح نظر به آن دادند که یادداشت‌ها و گزارش‌های رسمی که معمولاً در تدوین تاریخ سیاسی ممالک نقش مهمی دارند، در مورد ایران تقریباً وجود ندارد. سایر منابع هم ناقص‌اند، از جمله مطبوعات که زیر سانسور دولت قرار داشته‌اند. منابع مالی تأمین می‌شود و فهرست اسامی ۳۵۰ نفر آماده می‌شود. اما «مصاحبه با تمام آنها نه امکان داشت نه برای مقاصد ما ضروری بود». در نتیجه چهار گروه مشخص در دسترس‌اند. اول آنها (بالارزش‌ترین گروه) که اطلاعات تاریخی فراوان دارند و تمایل بسیار به گفتن و ثبت در تاریخ. دوم افرادی با اطلاعات کم و تمایل اندک، سوم گروهی با اطلاعات کم و تمایل بسیار به ارائه آن و گروه چهارم افرادی با اطلاعات بسیار و تمایل اندک به بازگویی.

از دید طراحان، دکتر علی امینی در گروه نخست جا می‌گیرد. و باز از دید طراحان حضور افرادی از سلطنت‌طلبان، جبهه ملی، حزب توده، دو سازمان چریکی، ساواک، کنفدراسیون، مقامات جمهوری اسلامی و افرادی که در دولت‌های نخستین بعد از انقلاب نقش داشته‌اند، نشان از پوشش گسترده (و احياناً کافی) حیطه‌های مختلف فکری و سیاسی دارد. این طرح می‌توانست، مجموعه‌ای غنی و برای اهل تاریخ گنجینه‌ای باشد که با مراجعه به آن سیر تطور وقایع سیاسی و اجتماعی این جامعه را نشان کنند. اما چنین نشده است. بخشی از این ناکامی به‌امکانات، شرایط و محدودهٔ عمل برمی‌گردد که از حیطهٔ اختیار طراحان به‌در بوده، بخش دیگر را می‌توان کمی و کاستی‌هایی دانست که رفع آنها با همین امکانات و افراد امکان‌پذیر بود و نشد.

مدیر طرح، هدف را چنین شرح می‌دهد «خاطرات افرادی را که در رویدادهای سیاسی و تصمیمات مهم ایران نقش داشته‌اند، جمع‌آوری و نگهداری کند». به این ترتیب پیداست که انتظاری بزرگ نمی‌باید داشت. مقصود جمع‌آوری خاطرات افراد است و حداکثر به‌دوران سلطنت پهلوی مختصر می‌شود، اما تا مصاحبه‌شوندگان محدود به کسانی می‌شوند که در رویدادهای سیاسی و تصمیمات مهم این دوران نقش داشته‌اند، انگار که طراحان از فکر اولیه، اندکی به‌کنار می‌افتند که با مقایسه انقلاب ایران با انقلاب روسیه (و طبعاً مهاجران ایرانی با



۵ دکتر علی امینی در جوانی و میانسالی

مهاجران روسی) قصد ناگفته این بود که علل و پسزمینه‌های انقلاب را از زبان زندگان مؤثر بشنوند. اما طرح بر اساس امکانات و مقدرات حرکت کرده، حاصل آن که شده است «مجموعه خاطرات مهاجران ایرانی» و آن چند نفر ساکن ایران که در سفر به اروپا و آمریکا در دسترس قرار گرفتند و به‌خاطره‌گویی نشستند، آنقدر نیستند که مزاحم این نامگذاری شوند. به‌نظرم باید طرح تاریخ شفاهی ایران را در همین اندازه دید و نه بیش از این.

اما در همین اندازه نیز، اگر از خاطرات دکتر امینی قیاس بگیریم که مؤثرترین و حاضرترین و بی‌ملاحظه‌ترین عضو این فهرست ۱۳۲ نفری است، مصاحبه کاستی بزرگی دارد که از آن نمی‌توان چشم پوشید، چرا که فایده‌بخشی این مجموعه را زیر سؤال برده است.

در مقدمه کتاب، مدیر طرح در مورد نقش مصاحبه‌کننده‌ها، آنان را «پنج تن ایرانی که با تاریخ معاصر ایران آشنایی کافی داشتند» معرفی می‌کند (شهلا حائری، حبیب لاجوردی، شاهرخ مسکوب، جان مژده‌ی، ضیا صدقی) که از این میان جان مژده‌ی یک مصاحبه، مسکوب ۵ مصاحبه، شهلا حائری ۵ مصاحبه، ضیا صدقی ۴۹ مصاحبه و حبیب لاجوردی ۷۲ مصاحبه را انجام داده‌اند. از این جمع جز مدیر طرح و شاهرخ مسکوب نویسنده و محقق نامدار، بقیه بر ما ناشناخته‌اند. اما برای کاری که در مورد خاطرات دکتر امینی صورت گرفته «آشنایی کافی با تاریخ معاصر ایران» هم لازم نبود. چرا که در مورد نقش مصاحبه‌کننده در مقدمه کتاب آمده: «به‌مثابه بازپرس یا وکیل مدافع عمل نکنند. بر عکس، وظیفه

مصاحبه‌کننده این بود که با علاقه به سخنان روایت‌کننده گوش کند و او را یاری دهد که تا حد امکان مطالب خود را به‌طور کامل و منسجم بیان کند. چنین پیداست که برای مسئولان طرح، سه وضعیت برای مصاحبه‌کننده متصور بوده که دوتای آن‌را حذف کرده‌اند، و وی را موظف به ایفای یک نقش دانسته‌اند «با علاقه»! گوش کند و او را یاری دهد که... اما برای آن‌که این مجموعه بتواند به‌هدف و فایده خود نزدیک شود، مصاحبه‌کننده باید نقش یک خبرنگار را به‌عهده می‌گرفت و نه نقش یک ضبط‌صوت زنده. از این ضعف، فرصت بزرگتری از دست رفته است، که به‌عنوان مثال می‌توان کتاب حاضر را در نظر گرفت.

در ۶ ساعتی که شخصی مانند علی امینی در اختیار مصاحبه‌کننده قرار داشته، و با توجه به آن‌که این مجموعه قرار است جانشین خاطرات مکتوب او شود، می‌توان به‌جرات گفت کمتر چیزی از امینی و زندگی سیاسی او، و اطلاعات او به‌دست آمده که بر اهل تاریخ پوشیده بود. امینی که شاید بیش از هر رجل تاریخی ایران سخن گفته باشد، این فرصت را نیز به‌میل خود، صرف آن کرد تا از خود و نظریات معمولاً گسیخته و نامنسجم خود دفاع کند. یا نظریات معمولاً کلی و غیرعلمی خود را دربارهٔ ایرانیان بیان کند: «ایرانی ماشاءالله به‌قدری مقدمه می‌چیند که مطلب از دستش درمی‌رود» (صفحه ۱۹۲) «در ایرانی نه انصاف هست، نه درس قضاوت صحیح است. همه‌اش خودخواهی» (۱۸۶) «شما یک ایرانی دیدید بیاید از یکی تعریف بکند، یا لااقل بی‌غرض باشد؟» (۱۸۶) «همه‌اش را گردن خارجی می‌گذارند. چون ما رسممان این است که شکست خودمان را قبول نداریم» (۱۸۵) «[ایرانیان] اساساً حاضر نیستند یک‌خرده فکر کنند، تعمق کنند، ببینند مملکت چرا این‌جور شد. همه‌اش گردن شاه؟» (۱۸۲) «اغلب ایرانی‌ها گوش می‌کنند - به‌شما نگاه می‌کنند - اما باطناً گوش نمی‌کنند» (۱۹۲).

در این فرصت، بسیاری از نکات مربوط به زندگی او و دوران او ناگفته ماند، در حالی که قابل تصور است که امینی از گفتن چیزی ابا نداشت، چنان‌که در یک یا دو فرصت دیگری تا اندازه‌ای آن‌را بازگفته است. از جمله مسائلی که می‌توانست در خاطرات امینی گفته آید و نیست، می‌توان این موارد را به‌یاد آورد:

روابط خانم فخرالدوله (مادرش) با رضاشاه و دستگاه او. گفتنی است که خانم فخرالدوله (دختر مظفرالدین شاه) تنها عضو خانواده قاجار بود که بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با سردار سپه آشنا شد. این آشنایی گرچه به‌توصیه فرمانفرما (شوهرخواهرش) و به‌قصد برکندن سید ضیا صورت گرفت، و برای حفظ املاک خانواده که خانواده اکبر به‌آن نظر داشتند ادامه یافت، ولی به‌هرحال چنان بود که فخرالدوله تنها زنی بود که به‌طور رسمی و در دفتر به‌دیدار وزیر جنگ می‌رفت، توصیه‌هایش مقبول می‌افتاد و رضاشاه بارها از او ستایش کرده بود. امینی، نه‌تنها تصویری از مادر به‌دست نمی‌دهد، بلکه اثر او را (جز به‌اشاره) در زندگی سیاسی و پیشرفت‌های اولیه خود نشان نمی‌دهد. در حالی که خانم فخرالدوله، تا زنده بود در رساندن امینی به‌مقامات مؤثر بود، حتی بعد از سقوط رضاشاه که امینی برای نخستین‌بار وزیر شد

(سال ۱۳۲۹)، منصورالملک نخست‌وزیر اول با خانم فخرالدوله قرار و مدارها را گذاشته بود و بعد به او خبر داد که لباس رسمی بپوشد و شرفیاب شود. «گفت من با خانم فخرالدوله صحبت کرده‌ام گفتم آقا، خانم فخرالدوله می‌خواهد وزیر بشود، یا من؟» اما در تاریخ شفاهی او به گفتن همین جمله بسنده می‌کند و جمله دیگری که نشان می‌دهد خانم فخرالدوله با وزارت او در کابینه کودتا (زاهدی) مخالف بود. من نگارنده که خود در جایی نوشته‌ام که حضور امینی و دو تن دیگر در کابینه مصدق نشان می‌دهد که علت حضور علی امینی در کابینه مصدق، احترامی همیشه بود که دکتر مصدق برای خاله‌زاده خود (خانم فخرالدوله) قائل بود. آن دو در کودکی نامزد (شیرینی‌خورده) یکدیگر بودند، و وقتی به‌دستور مظفرالدین شاه و در دوران وزارت امین‌الدوله فخرالدوله مجبور شد به عقد فرزند امین‌الدوله درآید، نوشته‌اند مادرش از غصه بیمار شد.

از زبان یکی از اعضای کابینه دکتر مصدق شنیده‌ام که با وجود آن که مردان سالخورده در کابینه بودند، ولی کابینه‌ای پدرسالار بود که همه وزیران به‌دکتر مصدق چون پدری می‌نگریستند که تصمیم می‌گرفت و تصمیماتش باید اجرا می‌شد. به گفته این شخص (امیر تیمور کلالی) در پایان هر جلسه هیأت دولت، وزیران تعظیم‌کنان و در عین احترام به‌دکتر مصدق می‌رفتند و کسی توقع تواضع از آن پیرمرد نداشت، ولی در دوران وزارت دکتر امینی، چون این جوان می‌خواست برود، دکتر مصدق برمی‌خاست، دکمه‌های کت خود را می‌بست و سر خم می‌کرد که «خدمت سرکار علی‌ه عرض ادب».

دومین تصویری که امینی باید به‌دست دهد و نمی‌دهد، مصاحبه‌کننده نیز او را وادار نمی‌کند که در این باره سخنی گوید، ارتباط امینی با قوام‌السلطنه است. امینی، گرچه با وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه منسوب بود (آنها پسرعمه‌های پدر امینی، امین‌الدوله ثانی بودند) اما بعد از ازدواج با بتول خانم دختر چهارم وثوق‌الدوله، به آن دو برادر نزدیک شد. وثوق‌الدوله بازنشسته و از دور خارج شده بود. اما قوام‌السلطنه بعد از سقوط رضاشاه با خیالهای بزرگ به‌میدان آمد. او به‌نسل جوان نیاز داشت تا تیم جدیدی برای خود دست و پا کند که کرد. از آن جمله بود دکتر امینی. از سویی به‌دلیل آن‌که قوام‌السلطنه (تا سال ۱۳۲۵) خود فرزندی نداشت، به‌فرزندان برادر متکی بود، بتول امینی بیش از همه به این عمو خدمت می‌کرد. در دوران دربه‌دوری و مخفی شدن و بیماری همه‌جا بتول خانم با او بود، و حتی در شایعات خانوادگی، جواهرات گرانبهای قوام‌السلطنه را نزد بتول خانم و دکتر امینی نشانی می‌دهند.

این نزدیکی و محرمیت، که در دوران نخست‌وزیری قوام با انتخاب دکتر امینی به‌معاونت نخست‌وزیر تشدید می‌شود، لاجرم امینی را در نقطه‌ای می‌نشانند که در جریان امور مربوط به سفر قوام به‌مسکو، نظر او و تدبیرش درباره آذربایجان، وارد کردن توده‌ایها به کابینه‌اش و گول زدن آنها و... قرار داده است، ولی مصاحبه‌کننده از این همه می‌پرسد و او نیز فقط به‌ذکر چند جمله درباره کارشکنی‌های شاه و دربار و دشمنی آنها با قوام می‌گوید و می‌گذرد. آن هم به‌قصد



○ امین الدوله، پدر دکتر علی امینی

نشان دادن وفاداری خود به مردی که او را بالا کشیده بود.

امینی، قبل از سی تیر (۱۳۳۱) وزیر اقتصاد کابینه دکتر مصدق شد، اما در کتاب حاضر از همه ماجراهای مربوط به دولت مصدق، راوی فقط تصویر تازه‌ای از باقر کاظمی ارائه می‌دهد. آن هم به‌عنوان یک منفی‌باف و دشمن‌ساز برای دولت. وگرنه نظر او درباره کابینه دکتر مصدق در یک جمله خلاصه می‌شود «این وزرا همه‌شان، روی هم‌رفته... حالا صالح روی سوابق یک‌قدری جسورتر بود. صدیقی هم. ولی این‌ها دیگر اصلاً هیچ چیز نبودند.» (ص ۷۰) حتی از ماجرای سی تیر، چیزی نمی‌گوید. قوام‌السلطنه در خانه او پنهان شده بود، و این با اطلاع دکتر مصدق بود، و فراکسیون جبهه ملی، نظریه اعلام و مصادره اموال قوام را پیش می‌بردند. ولی امینی می‌گوید «کار ندارم. داستان مفصلی است» و مصاحبه‌کننده نیز کاری ندارد. حتی وقتی خود او از رفتنش پیش مصدق «البته یک مقدارش هم برای قوام‌السلطنه بود. [این‌که] وضع قوام‌السلطنه چه می‌شود» (ص ۷۵) اما باز مصاحبه‌کننده می‌گذارد تا امینی درباره دیوار (تیغه)‌ای صحبت کند که مصدق جلو اتاق خود کشیده بود تا از پشت بام همسایه او را نبینند و به‌او سوء قصد نکنند.

مهم‌تر از این‌ها، درباره کودتای ۲۸ مرداد است که امینی فقط وضع خود را تشریح می‌کند که در رشت بوده و از ترس مردم به هیجان آمده از فرار شاه، پنهانی به تهران می‌گریزد. مصاحبه‌کننده فقط می‌پرسد «برادرتان وزیر دربار بود؟» و وقتی امینی باز به جزئیات مربوط



به حمام رفتن خود و... می پردازد و به ابوالقاسم امینی برادرش می رسد و از او می پرسد «آقا ماجرا چه بود. گفت من نفهمیدم. نوشتم و فلان». باز مصاحبه کننده سوآلی نمی کند تا او توضیح دهد که برادرش در نخستین ساعات گرفتاری (بعد از فرار شاه) متنی را نوشت و در آن شاه را با الفاظ تحقیرکننده مقصر همه وقایع قلمداد کرد، و از این رهگذر دشمنی شاه با خانواده امینی تشدید شد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، امینی مهم ترین پست کابینه زاهدی را قبول کرد (وزیر دارایی و مسئول گفتگوهای نفت و به دنیا آوردن کنسرسیوم). لابد این بخش از خاطرات او باید مهم باشد چرا که امینی خود می گوید زاهدی کارهای نبود، شاه هم نه اطلاع داشت و چیزی می فهمید، نه در کارها دخالت می کرد. پس باید پذیرفت که امینی، فعال مایشاء بود. و به راستی او بود که هیأت ایرانی را در مذاکره با انگلیسی ها و امریکایی ها و نمایندگان کمپانی های بزرگ نفتی سرپرستی می کرد. اما این همه، فقط یک ربع از شش ساعت مصاحبه را به خود اختصاص می دهد، آن هم نه در مورد مفاد قرارداد و چگونگی شکل گیری کنسرسیوم، بلکه حکایاتی درباره نحوه روبه رو شدن راوی با خارجی ها و نترسیدن از آنها و بردن رئیس هیأت به الهیه و ترجمه انگلیسی متن توسط دختر صورتگر و این که اعضای هیأت دولت سواد و حوصله شنیدن متن قرارداد را نداشتند و ندانسته آن را امضا کردند. نه بیش از این. مصاحبه کننده حتی از او نمی پرسد «چرا در مجلس گفتی این قرارداد آن قدر بود که می توانستیم نه آن که می خواستیم» تا او به سخن آید.

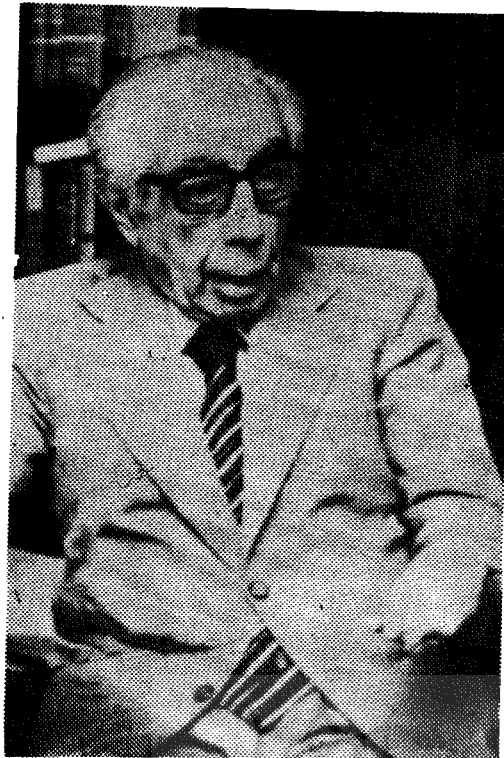
از نظر تاریخی، سیر حوادث چنان است که امینی، بعد از سقوط کابینه زاهدی و نخست وزیری حسین علاء، یک چند وزیر دادگستری شد و کاری نتوانست انجام دهد، بعد سفیر ایران در امریکا شد. شاه با توجه به مسائلی با سفارت امینی موافقت کرد. از جمله نزدیکی امریکاییان با قوام و تیم او (قوام از دوران سلطنت احمد شاه هر بار که نخست وزیر شد، نگاهی به سوی امریکاییان انداخت. اولین بار آنان را برای مشارکت در نفت ایران فراخواند و مستشار امریکایی برای مالیه (میلیسیو) را نیز اول بار او استخدام کرد. و در دوران صدارت او، ماجرای آذربایجان را نیز با قبولاندن طرح خود به امریکایی ها پیش برد) که امینی هم از همین تیم بود و با توجه به رضایتی که سرمایه داری امریکا از قرارداد کنسرسیوم نفت ایران داشت که از انحصار انگلیس بیرون آمد و در این کار نقش دکتر امینی مشخص بود. پس امینی به امریکا رفت، تا از نظر شاه، امریکاییان را وادارد هر چه بیشتر وام و اعتبار بدهند و بر تولیدات نفت ایران بیفزایند. امینی رفت و دو سال و نیم در واشنگتن بود. کارها کرد، از آن جمله با سناتور جان کندی و همسر جوانش ژاکلین آشنا شد. چند باری آیزنهاور را دید و این دوران مهمی در تاریخ جنگ سرد بود. اما همین ها یک صفحه از کتاب «خاطرات امینی» را در بر می گیرد (ص ۹۳) که آن هم درباره نطقی است که امینی ایراد می کند و موجب برکناری او می شود. در حالی که از همه مسائل سیاسی و اقتصادی (نتایج سفر نیکسون معاون آیزنهاور به تهران، سفر غیررسمی

سناتور کندی به تهران، روابط شاه با نیکسون و جمهوریخواهان، روابط امینی با دمکراتها و... که بگذریم، در همین دوران نطفه اتهامی بسته می‌شود که بعدها شاه به امینی می‌زد. اما راوی نمی‌گوید و مصاحبه‌کننده هم نمی‌پرسد.

وقتی امینی (سال ۱۳۳۷) به تهران برمی‌گردد، دوران عجیبی است. جامعه و شاه، در دو جهت مختلف پیش می‌روند. پنج سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، فرمانداری نظامی با زیر ضربه بردن حزب توده و کنار انداختن مصدقی‌ها، نفس‌ها را حبس کرده، اما جوانها دامن رژیم را رها نمی‌کنند و هر جا ماجرا می‌آفرینند. مصدق در احمدآباد است و آیت‌الله کاشانی در خانه‌اش منزوی، شاه حسین علا را هم کنار زده و با نخست‌وزیری دکتر اقبال عملاً خود ریاست قوه مجریه را در دست گرفته و بر همه چیز مسلط است. کالاهای امریکایی به بازار داخلی سرازیر شده، سیاست دروازه‌های باز دارد آثار منفی خود را در زندگی روزمره مردم هویدا می‌کند، گرچه خیابانها پر شده از نمایندگی مارکهای معروف امریکایی و پول نفت و کمک‌های مالی امریکا ظاهر شهرها را دیگرگون کرده. امینی، یک‌سالگی گوشه می‌نشیند و بعد با شکست برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی دولت دکتر اقبال (شاه) فضا را مساعد حضور در صحنه سیاسی می‌بیند. شاه برای نمایش دمکراسی و خلاص شدن از غرغر امریکایی‌ها به‌نمایش آزادی احزاب و انتخابات متوسل شده، امینی هم خود را در بازی می‌اندازد. بدنامی دکتر اقبال و اسدالله علم که دو حزب سیاسی (میلیون و مردم) را رهبری می‌کنند، باعث می‌شود که منفردین که زیر نام امینی جمع شده‌اند، نگاه‌ها را متوجه خود کنند. انتخابات دوره بیستم فرصتی است برای امینی که حالا به‌سبک قوام‌السلطنه (دهه ۲۰) نسل جوانی را گرد آورده. شاه ازدواج جدیدی می‌کند و صاحب پسری می‌شود که نرسیده او را ولیعهد می‌نامند، پایان این دوران مرگ دو روحانی است که هر یک به‌طریقی برای شاه مشکل می‌ساختند. آیت‌الله بروجردی رهبر شیعیان و بزرگ حوزه علمیه قم که وجودش، با همه نرم‌خویی درست است که مدرسان مخالف حکومت و طلبه‌های جوان را از تندروی باز می‌داشت، ولی شاه را مانع می‌شد که مطابق خواست امریکایی‌ها صحنه را بگرداند. با درگذشت آیت‌الله هم شاه فرصت می‌یابد که اعتقادات مذهبی و روابط خود را با روحانیت نمایش بدهد و هم نفس راحتی بکشد. مرگ آیت‌الله کاشانی نیز او را از نگرانی آن‌که آن روحانی سیاسی روزی دوباره دستی درآورد، خلاص کرد. سرانجام با ماجرای اعتصاب معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی توسط پلیس، نوبت به نخست‌وزیری امینی رسید. کندی هم یک‌سالگی است رئیس‌جمهور است.

اما تمام این ماجراها که نزدیک سه سال به‌طول انجامید و مقدمه‌ای است که دکتر امینی به‌آرزوی خود برسد و نخست‌وزیر شود، در کتاب یک و نیم صفحه (۵-۹۴) است و کل ماجرا در یک جمله خلاصه می‌شود «یک روز سید جعفر بهبهانی آمد پهلوی من و گفت فلان کس بیا در انتخابات شرکت بکنیم، گفته‌اند انتخابات آزاد است، من خودم خبر نداشتم. گفتم عیب ندارد.

بیا یک ورزشی بکنیم» (ص ۹۴)



دکتر علی امینی

ماجرای ۱۵ ماهه نخست‌وزیری امینی نیز گرچه ۲۵ صفحه از کتاب خاطرات او را به خود اختصاص می‌دهد و بیش از هر فصل دیگری از زندگی او شرح داده می‌شود، ولی باز چون راوی در مقابل ضبط صوت زنده‌ای قرار دارد که با علاقه به‌او گوش می‌دهد و نمی‌خواهد نقش بازپرس را بازی کند، هرآنچه می‌خواهد صرف جزئیات روابط خود با شاه و تحسین از روابط خود با مردم می‌کند. در این گفته‌ها طبیعی است، چگونگی شکل‌گیری طرح اصلاحات ارضی، که مهم‌ترین حرکت دولت اوست و نقش حسن ارسنجانی (از جوانان تیم قوام‌السلطنه که در دولت امینی به‌اجرای اصلاحات ارضی گماشته شد) و حتی گفتگو پیرامون زمین‌های شاه و درباریان که همگی فتودال بودند: مقاومت خوانین و نقش بعضی روحانیون... هیچ‌یک به‌بیان نمی‌آید. گرچه در همین فصل است که سرانجام مصاحبه‌کننده نقش خود را پیدا می‌کند و به‌جای سؤالاتی که تاکنون به‌قصد پیدا کردن نام کوچک افراد و یا بالا بردن اطلاعات عمومی خود مطرح کرده، سؤال می‌کند «این‌که بعداً گفته شد که جنابعالی در اثر فشار امریکایی‌ها مورد قبول واقع شدید، چه بود؟» راوی در جواب این سؤال نیز به‌سال ۱۳۵۷ می‌پرد که شاه چنین اتهامی را مطرح کرد و واکنش خود در برابر سخن شاه را باز می‌گوید و از جواب طفره می‌رود. باز این خود اوست که در خلال نقل حکایتی دیگر می‌گوید «آن وقت‌ها که در امریکا صحبت بوده که من نخست‌وزیر بشوم. گویا - البته من دلیلی ندارم - صحبت بختیار هم بوده که آن بیاید نخست‌وزیر بشود. بعد حالا چه‌طور آن به‌هم خورده، من نمی‌دانم» (ص ۱۹۶) و باز

مصاحبه کننده نمی پرسد چه کسی و چطور قرار بوده شما را نخست وزیر کند. یا این که «پس شاه راست می گفت که امریکایی ها شما را انتخاب کردند».

بخش دیگری از شخصیت سیاسی دکتر امینی که در خاطرات سیاسی او نیست و به عهده مصاحبه کننده بوده تا به یادش آورد و از آن بپرسد، ارتباط امینی با روحانیت است. در واقع، هیچ رجل سیاسی در دوران پهلوی ها، به اندازه امینی روحانیون را نمی شناخت، به آنها احترام نمی گذاشت و با آنان مربوط نبود. او که زمانی در نجف قرار بود به لباس روحانیت درآید، در هر دوره از زندگی خود، با مراجع بزرگ رفت و آمد داشت. چند باری به حضور آیت الله بروجردی مرجع مسلم شیعیان جهان رسیده بود. در فاصله سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ به دفعات با آیت الله کاشانی ملاقات کرده بود. از جمع دوروبریهای قوام السلطنه، مشهور است آقای کاشانی، این یکی را می پسندید. آنقدر بود که وقتی در دوران زاهدی وزارت دارایی را قبول کرد «خدا بیامزد. آقای سید ابوالقاسم کاشانی تلفن کرد که «جونم. می دانی من چقدر به تو علاقه مندم، گفتم می دانم. گفت در این کار هم جانت در خطر است. هم حیثیت تو...».

امینی در دوران نخست وزیری خود، برای نخستین بار یک پست معاونت مذهبی نخست وزیر ایجاد کرده و شریف العلمای خراسانی را در این پست گمارده بود تا رابط دولت و روحانیت باشد. در همین سمت، تقریباً هر هفته جمعه ها به قم می رفت، به هوای زیارت و خواندن فاتحه بر بستگان. در آن جا به حضور آقایان گلپایگانی، نجف مرعشی و شریعتمداری می رفت. و دست کم یک بار نیز به بیت آقای خمینی رفته و رهنمودهای ایشان را شنیده بود. او تنها نخست وزیر دوران سلطنت بود که وارد آن بیت شد. معمولاً در قم ناهار را به سالاریه (خانه ابوالفضل تولیت - تولیت آستانه حضرت معصومه) می رفت و آقایان به بازدیدش می رفتند. آن بار که موفق به دیدن آیت الله خمینی شد، تصویر و تعریفی از آن مدرس زاهد حوزه داشت که در بازگشت شاه را نیز متوجه اهمیت و صلاحیت ایشان کرده بود. در دوران مبارزه امام با دولت علم، در یکی از تلگرام های تندى که به اسدالله علم مخایره شده آمده است شاید این خیانتی که دولت مرتکب شده را بیگانگان از دولتهای قبلی هم خواستند، منتهی آنها شریف بودند و با حیثیت و تن ندادند (نقل به مضمون) و این ملاطفتی به اشاره به دولت امینی هم بود که هیچ گاه در مقابل روحانیون نایستاد. و عجیب نیست اگر امینی، روز ۱۵ خرداد بیانه ای به امضای خود و سه تن از وزیرانش (فریور، الموتی و درخشش) منتشر کرد و کشتار مردم را زشت و ناپسند و بدعاقبت خواند. و با این کار برای همیشه از چشم شاه افتاد. و باری امینی، در روزهای انقلاب نیز این مزیت را نسبت به دیگر رجال دوران پهلوی داشت که از چند طریق نظریات روحانیون را می شنید و به شاه منتقل می کرد (نوار یکی از روزهای مهم که منتشر شده نشان می دهد که او در تصمیم شاه به نرمش در برابر تظاهرات عید فطر مؤثر بود) و به جهت همین سابقه، بختیار وقتی از همه جا رانده شد و قصد آن کرد که در نوفل لوشاتو به حضور رهبر انقلاب برسد (و طرح همه پرسی برای تغییر رژیم را در سر داشت) دکتر امنی را به پاریس فرستاد. همین زمان بود

که از نوفل لوشاتو نهیب برخاست که اگر دکتر امینی هم بخواهد با رژیم باشد، طرد می‌شود (نقل به مضمون). امینی گرچه در پاریس موفق به دیدار امام نشد، ولی از طریق اطرافیان در جریان نظر رهبر انقلاب قرار گرفت و دیگر کاری نکرد و در همان جا ماند. و این زمانی بود که سید جلال تهرانی، شورای سلطنت را غیرقانونی اعلام کرد تا اذن دخول به نوفل لوشاتو پیدا کند. آیا این بخش از زندگی سیاسی امینی و خاطرات او، مهم‌ترین بخش از زندگی او نیست؟ پس چرا در کتاب خاطرات او در تاریخ شفاهی هیچ اثری از آن نیست.

نقد «طرح تاریخ شفاهی ایران» فرصتی دیگر می‌طلبد، و با یک نمونه نیز نمی‌توان به قضاوت درست نشست. چه بسا از مصاحبه ۲۷ ساعته مظفر بقایی، ۲۴ ساعته با اردشیر زاهدی و ۱۶ ساعته با دکتر عالیخانی چیزی به‌در آید، ولی نخوانده می‌توان گفت در ۱۴ ساعت طهمورث آدمیت جز آن که در کتاب خاطرات خود (گشتی بر گذشته) نوشته حاصلی نیست، و چنین است مصاحبه ۴ ساعته با طلا (همسر فردوست) و مصاحبه‌های یکی دوساعته با مدیرکل‌ها و معاونین وزارت‌خانه‌ها چه رسد به بعضی اسامی که حتی برای اهل تاریخ ناشناخته‌اند.

اما «خاطرات دکتر امینی» با همه آنچه نمی‌گوید، تصویری از او به‌دست می‌دهد و موقعیتی برای شناخت یکی از بازیگران دوران پهلوی که خود می‌پنداشت سیاست را از قوام‌السلطنه و دکتر مصدق آموخته، و بیشتر از قوام آموخته بود. به همین جهت درست در دوران پیری، از سر جاه‌طلبی همان خطایی را کرد که قوام با قبول صدارت در ۳۰ تیر مرتکب شد. شاه صدارت را به امینی نداد و گذاشت او دیکته نوشته بماند و بعدها طرفدارانش بگویند اگر در سال ۱۳۵۶ امینی به نخست‌وزیری رسیده بود، رژیم سلطنتی پابرجا می‌ماند. اما زندگی او در تبعید و کوشش او برای به‌هم آوردن آنها که همه چیز را از دست داده بودند، با او همان کاری را کرد که ۳۰ تیر با قوام‌السلطنه.

خاطرات او با این جمله پایان می‌گیرد «بدبختی عجیب و غریبی است که به‌نسل بعد هم به‌ارث می‌رسد. حیف است. خیلی چیزها مرا متأثر می‌کند. شب‌ها خوب نمی‌خوابم» و این زمانی است که نام دکتر علی امینی را از روی کاشی‌های آبی شبستان مسجدی که نام فخرالدوله را بر خود دارد، پاک می‌کنند.